



#### چکیده

نویسنده در این مقاله ضمن معرفی رابین درانات تاگور، شاعر شعر «چشم به راه» که یکی از درس‌های ادبیات فارسی سوم رشته ریاضی فیزیک - تجربی درباره ادبیات جهان است، به نقد و بررسی این شعر پرداخته است.

#### کلید واژه‌ها:

ادبیات جهان، تاگور، سروده‌های صوفیانه، عرفان.

#### احوال و آثار تاگور

در همین سال نیز کتاب «گیتانجالی» را، که شامل یکصد و سه سرود «صوفیانه» است، به زبان بنگالی نوشت و در سال ۱۹۱۲ آن را به زبان انگلیسی برگرداند. در سال ۱۹۱۳ فرهنگستان سوئد جایزه ادبی نوبل را برای اولین بار به یک اندیشمند شرقی، یعنی رابین درانات تاگور، اهدا کرد. از آن پس، غربیان به تاگور به چشم یک «پیامبر شرقی» یا «عارفی از سرزمین‌های نا آشنای شرق» می‌نگریستند و همین امر باعث شد که رسالت وی بسیار سنگین شود و دایره مخاطبانش هر روز وسعت بیش‌تری یابد. گاندی پس از دیدار از تاگور او را «نگهبان بزرگ هند» نامید. تاگور در زندگی شاهد حوادث ناگوار و مصیبت‌های فراوان

رابین درانات تاگور در هفتم مه ۱۸۱۶ میلادی، در کلکته، چشم به جهان گشود. پدرش، دبن درانات، رهبر روحانی و مصلح بزرگ اجتماعی زمان خود با ادبیات سانسکریت و پارسی آشنایی کامل داشت و احترام خاصی برای «اوپانیسدها» قائل بود. تاگور در هفده سالگی به همراه برادرش به انگلستان رفت و توانست به بررسی ادبیات و هنر اروپا بپردازد. او بعد از دو سال با اندوخته‌ای از اطلاعات به کشورش بازگشت و به علت علاقه به پیشرفت و فرهنگ جامعه در سال ۱۹۰۱، نهادی آموزشی در نزدیکی کلکته برپا کرد. تا سال ۱۹۱۰، تاگور، ده‌ها جلد نمایش‌نامه، داستان، شعر، خطابه‌های فلسفی، خاطرات زندگی و کتاب‌های مربوط به کودکان منتشر کرد.

**رضا کریمی لاریمی**  
کارشناس ارشد زبان  
و ادبیات فارسی  
و دبیر ادبیات  
دبیرستان‌ها و مراکز  
پیش‌دانشگاهی  
جویبار مازندران

بود و رنج و اندوه بسیاری را به دلیل از دست دادن عزیزانش تحمّل کرد. وی اواخر عمر را بیش‌تر به جهان‌گردی گذراند و به کشور ما نیز سفر کرد. در آخرین سال عمر تاگور؛ دربار هند لقب «خورشید هند» را به او عطا کرد. این اندیشمند بزرگ سرانجام در سال ۱۹۴۱ درگذشت.

از تاگور، بیش از سی نمایش‌نامه، صد داستان بلند و کوتاه، هزار قطعه شعر بلند، دو هزار ترانه، بیست مقاله در زمینه‌های دستور زبان، عروض، تاریخ، علم، مسائل اجتماعی و سیاسی، فلسفه و دین و یادداشت‌های روزانه بسیار، نامه‌های بی‌شمار، سفرنامه‌ها و کتاب‌های درسی برای کودکان به جا مانده است.

#### مقدمه

تاگور از جمله کسانی است که افکار و اندیشه‌هایش نه تنها در هند، بلکه در سراسر جهان تأثیرگذار بوده است. محور اصلی سروده‌های تاگور تصوّف و عرفان، مسائل میهنی و وطن‌پرستی است. اشعار او مبتنی بر عرفان هندی از نوع بودایی است. از نظر او «شعر» معنایی است که گام بر می‌دارد و آهنگی است که در آسمان‌ها به پرواز درمی‌آید.

#### نقد شعر «چشم به راه»

چند سروده عرفانی تاگور که سرشار از نکته‌های لطیف و بدیع بسیار و تأمل‌برانگیزند و با فرهنگ ما پیوندی نزدیک دارند، به نام «چشم به راه» از مجموعه «ماه نو و مرغان آواره» در کتاب ادبیات فارسی (۳) آمده است که با نقدی اجمالی از نظراتان می‌گذرد.

#### چشم به راه

بند اول: خدایا / آنان که همه چیز دارند / مگر تو را / به سخره می‌گیرند / آنان را / که هیچ ندارند / مگر تو را!

...

بند دوم: هر کودکی / با این پیام / به دنیا می‌آید / که خدا هنوز از انسان ناامید نیست.

...

بند سوم: خدا به انسان می‌گوید:

«شفایت می‌دهم / از این رو که آسیب می‌رسانم / دوست دارم از این رو که مکافاتت می‌کنم.»

...

بند چهارم: آنان که فانوسشان را / بر پشت می‌برند / سایه‌هایشان پیش پایشان می‌افتد!

...

بند پنجم: ماه روشنی‌اش را / در سراسر آسمان / می‌پراکند / و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد!

...

بند ششم: کاریز خوش دارد فکر کند / که رودها / تنها برای این هستند / که به او آب برسانند.

...

بند هفتم: خدا / نه برای خورشید / و نه برای زمین / بلکه برای گل‌هایی که برایمان می‌فرستد / چشم به راه پاسخ است. (مترجم: ع. پاشایی)

بند اول: که حالت دعایی دارد، شکوه می‌کند از ثروت‌مندان و زراندوزان خدانشناسی که همه چیز در زندگی دارند اما خدا را ندارند. اینان، مؤمنان تهی‌دست را که در زندگی هیچ چیز به جز خدا ندارند، استهزا و ریش‌خند می‌کنند. تضادی که در این سروده وجود دارد، زیبایی آن را دو چندان کرده است. تکرار واژگان «مگر تو را» تأکیدی بر این مطلب است که خداوند در زندگی آنان نقشی ندارد. در واژه سخره (۱. بیگاری و کار بی‌مزد، ۲. تمسخر) هم ایهام لطیفی وجود دارد.

بند دوم: ولادت هر کودک پیام‌آور این نکته است که خداوند هنوز به انسان امیدوار است که به جایگاه حقیقی خود که همان خلیفه‌اللهی است برسد و همان باشد که باید؛ زیرا اگر خداوند از انسان ناامید شود، هیچ انسانی را خلق نمی‌کند. «پیام» در واقع، «امید به زندگی» است که هنوز خداوند به انسان دارد.

بند سوم: خداوند به انسان می‌گوید: «به این خاطر به تو رنج و درد می‌رسانم که شفا و درمانت نیز می‌بخشم و بدین خاطر تو را دوست دارم که مجازات و مکافاتت می‌کنم.» «من عشق قتل و من قتل‌ه انا من دیته».

ولادت هر کودک  
پیام‌آور این نکته  
است که خداوند  
هنوز به انسان  
امیدوار است  
که به جایگاه  
حقیقی خود که  
همان خلیفه‌اللهی  
است برسد و  
همان باشد که  
باید؛ زیرا اگر  
خداوند از انسان  
ناامید شود، هیچ  
انسانی را خلق  
نمی‌کند.

فانوس نمادی  
از حقیقت و  
معرفت یا  
روشنی و  
معرفت بخشی  
و روشن‌گری،  
و سایه نمادی  
از جهل و ظلمت  
و نادانی است.  
فانوس را بر  
پشت بستن  
کنایه از جهل و  
گمراهی است.  
این بند از  
سروده تاگور  
بیان گرحال  
حقیقت‌گریزان و  
معرفت‌ستیزانی  
است که از  
ادراک آن دو  
ناتوان‌اند و  
تیرگی ذهن و  
ضمیر، راهشان  
را تاریک  
می‌سازد.

قسمت اول این بند بیان‌گر این است که درد و دارو هر دو  
از خداست:  
دردم از یار است و درمان نیز هم  
دل فدای او شد و جان نیز هم  
مولانا گوید:  
گفت پیغمبر که یزدان مجید  
از پی هر درد، درمان آفرید

چنان که پیامبر فرموده است: خداوند بزرگ برای هر درد،  
درمانی پدید آورده است. اشاره به حدیث: «ما انزل الله داء  
الا انزل له و شفاء. حق تعالی دردی پدید نیاورد مگر آن که  
درمانی بر آن فراهم ساخته.» حدیث دیگر: «لکل داء دواء فاذا  
اصیل دواء الداء برا باذن الله. برای هر دردی، درمانی است پس  
هر گاه درمان با درد برخورد کند، دردمند به اذن خدا از درد  
می‌رهد.» [زمانی، ۱۳۸۶: ۲۰۰-۲۰۱]

قسمت دوم این بند، بیان‌گر آن است که کیفر دادن خداوند  
نیز از سر عشق و مهر است.

«ان المخلصین علی خطر عظیم»، «البلاء للولاء» پیامبر  
صلی الله علیه و آله فرمود: «بلا برای دوستان خداست.»

هر که در این بزم مقرب‌تر است  
جام بلا بیش‌ترش می‌دهند

امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که خدا  
بنده را دوست دارد، او را در بلا می‌اندازد.»

حافظ می‌گوید:  
گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم  
که نهانش نظری با من دل سوخته بود

بند چهارم: درباره کسانانی است که خود عامل گمراهی و  
سرگردانی خویش هستند؛ یعنی، به حقیقت پشت می‌کنند،  
از کسی که هدایتشان می‌کند رو می‌گردانند؛ پس دچار  
سرگستگی می‌شوند.

فانوس نمادی از حقیقت و معرفت یا روشنایی و معرفت  
بخشی و روشن‌گری، و سایه نمادی از جهل و ظلمت و نادانی  
است. فانوس را بر پشت بستن کنایه از جهل و گمراهی  
است. این بند از سروده تاگور بیان‌گر حال حقیقت‌گریزان و  
معرفت‌ستیزانی است که از ادراک آن دو ناتوان‌اند و تیرگی  
ذهن و ضمیر، راهشان را تاریک می‌سازد. آن‌ها از چراغ  
هدایت بی‌بهره‌اند و گمراهی بر آنان سایه افکنده است. این  
افراد به حقیقت و معرفت پشت کرده‌اند و آن چه پیش رو  
دارند، جهل و گمراهی است. آن‌ها نه تنها به دیگران و خود  
سودی نمی‌رسانند بلکه عامل گمراهی خود و دیگران‌اند.  
کسانانی که فانوس را به جای این که در جلوی خود بگیرند تا  
راهشان را روشن کنند در پشت خود قرار می‌دهند، نه تنها  
راهشان روشن نمی‌شود بلکه سایه خودشان را هم بیش‌تر و  
راه را تاریک می‌کنند و راه راست را نمی‌یابند.

بند پنجم: ماه نمادی از انسان‌های ایثارگر، از خود گذشته  
و بخشنده است. ماه روشنی و پرتوهای زرین خود را به همه  
جا می‌بخشد و سیاهی و تیرگی را برای خود نگه می‌دارد. در  
واقع، انسان‌ها نیز باید همانند ماه دیگران را بر خود ترجیح  
دهند، خوبی‌ها و بهترین‌های خود را به دیگران ببخشند و  
بدی‌های خود را برای خویش نگه دارند. این بند بیان‌گر  
نهایت انفاق و ایثار (ترجیح دیگران بر خود) اشخاص ایثارگر  
و بخشنده است.

بند ششم: کاریز (قنات، نهر زیرزمینی) نمادی از انسان‌های  
خودخواه و مغرور و تنگ نظر و پرتوقع است. رودها نیز نماد  
مردمان است. این بند درباره کسانانی است که تنها به خود  
فکر می‌کنند و همه چیز را فقط برای خود می‌خواهند.  
آدم‌هایی که خوش‌خیالانه تصور می‌کنند که، عالم و آدم  
برای خدمت به آن‌ها خلق شده‌اند و خود را مهم‌ترین موجود  
عالم می‌پندارند. قنات دوست دارد تصور کند که رودها فقط  
برای او آفریده شده‌اند و تنها به او آب می‌رسانند؛ پس این بند  
تأکیدی بر خودخواهی و به خوداندیشی است.

بند هفتم: گل نمادی از عشق و زیبایی، و استعاره از نعمت‌ها  
و موهبت‌های الهی است. خورشید و زمین مظهر عنایت الهی  
و شکوه خداوند در دنیا هستند که تو با آن‌ها زندگی مادی  
داشته باشی. پروردگار نعمت‌هایی به تو داده است و منتظر  
پاسخ توست که سپاس و شکر او را به جای آوری. البته آن  
طور که شایسته و بایسته است، کسی نمی‌تواند این شکر را  
به جای آورد؛ شاعر می‌گوید: خدا به خاطر خورشید و زمین  
(که برای آفریده‌ها عطا کرده است) از آن‌ها، توقعی ندارد ولی  
به خاطر «گل‌های زیبا» که در طبیعت می‌روایند، منتظر  
است که آدمیان به سرچشمه و منشأ و رنگ و بوی زیبای  
این گل‌های دل‌انگیز بیندیشند و متوجه آفریدگان زیبا شوند.  
گل‌ها، دعوت‌نامه‌هایی از جانب آفریدگار جمیل‌اند و انسان‌ها  
را به سوی آفریدگار و معنویت فرا می‌خوانند.

#### منابع

۱. قرآن کریم، الهی قمش‌های، مهدی؛ ۷، انتشارات گلبرگ، ۱۳۷۳.
۲. احمدی، احمد و ...؛ ادبیات فارسی (۵) (۲۴۹/۱)، چاپ اول، تهران، چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۷۸.
۳. پاشایی، ع؛ «صدای ستاره، سکوت درختان» کلک، شماره ۸۹-۹۳، مرداد و آذر ۱۳۷۶.
۴. زمانی، کریم؛ شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر دوم، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۶.
۵. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا؛ گزیده غزلیات شمس، چاپ هشتم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰.
۶. فعال عراقی، حسین؛ خودآموز ادبیات فارسی (۳)، چاپ اول، تهران، چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۵.
۷. واتقی جهرمی، مرضیه؛ «شاعر جهانی»، رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶۳، سال شانزدهم، ۱۳۸۱.